۱.«زید»؛ طبیعت ای فرد؟

مبحث وضع

[1]یکی از مطالب بسیار خوب در کتب اصولی، مسالۀ وضع بود که ذهن ها را تلطیف می داد و به یک چیزی می رساند که همه ی باحثین و ناظرین قبول داشتند، اما با این که همه قبول آن را قبول داریم و مردم هم با ما همراه هستند، ولی قبل از آن به فکرش نبودیم. خیلی جالب است! یعنی در ذهن ما لطافت هایی هست که وقتی آن را می گویند همه قبول داریم، اما قبلش از آن غافل هستیم؛ چون بسیار لطیف و نزدیک به هم است.

آن مساله چه بود؟ می گفتند وقتی واضع- واضعِ خاص و تعیینی - بخواهد وضع کند، باید لفظ را در ذهن بیاورد و معنا را هم در نظر بیاورد، لفظ را برای معنا وضع کند. این خیلی واضح است.بعد می گفتند که فردِ لفظ را به ذهن می آورد ای طبیعیِ لفظ را؟ طبیعی را[2].

تحلیل وضع «زید»

پدر و مادر، اسم بچه‌شان را زید می‌گذارند. من صرفاً با اسم کار دارم؛ با لفظ «زید». وقتی می‌گویند اسم بچه ما «زید» باشد، ذهن پدر و مادر را تحلیل کنید.

چند سؤال ساده

الف) می‌گویند «زید»ی که در ذهنِ پدر است و از دهان پدر بیرون می‌آید اسم گذاشتیم برای بچه؟ ای «زید»ی که در ذهن مادر است؟ کدام‌ش؟

هیچ‌کدام.پس چیست آن زیدی که برای بچه اسم می‌گذاریم؟ **طبیعیِ** لفظ «زید».این مثال، به گمانم خیلی مثال ساده ایاست. هر که تلطیفِ ذهن، می‌کند سریع می‌فهمد، ما یک چیزی داریم که آن، لفظِ «زید» است. ربطی هم به ذهن پدر، مادر و اینها ندارد. ولی یک مشکل اینجا داریم؛ آن مشکل این است که این لفظ به ذهن همه مربوط است. درست است که بند به یک ذهن نیست. اما اگر همه‌ی اذهان را محو کنیم، دیگر نه لفظ زیدی داریم و نه نام‌گذاری. فعلاً این اندازه فهمیدیم که «زید»ی که نام‌گذاری برای او می‌کنند، نه زیدی است که در ذهن او است؛ طبیعیِ لفظِ «زید» است.

ب)الآن می‌گویند اسم بچه‌مان را «زید» گذاشتیم، برای کدام زید؟ زیدِ در قندقاق؟ زید یک ساله؟ زیدِ ۲۰ ساله؟ کدام زید، اسم‌ش را «زید» گذاشتید؟

این جا هم باید بگویید هیچ کدام. برای همه و هیچ کدام. این یعنی مسمّا به زید، طبیعت شخصیّه زید است؛ نه حالات و مکان‌ها و زمان‌ها و شعاع‌های وجودی زید. زیدِ در قندقاق، یک شعاع از طبیعت شخصیّه‌ی زید است. زیدِ ۸۰ ساله هم یک شعاع از طبیعت است و ارتکاز پدر و مادر این است وقتی

اسم بچه‌شان را زید می‌گذارند و می‌گویند این بچه‌ی من، مشار الیه، بچه‌ی در قنداق نیست. بچه‌ی در قنداق، مصحّح اشاره‌ی آن‌ها به طبیعت شخصی است. و لذا اگر بگوییم اسم بچه‌ی در قنداق را زید گذاشت می‌گوید نه، این بچه وقتی همه که ۹۰ ساله شد واقعاً مسمّاست؛ نه این‌که این ادامه پیدا کند. این را می‌گوییم طبیعت شخصیه.

الآن وقتی این تسمیه صورت می‌گیرد،در ذهن شما فرد لفظ زید با فرد خارجی زید جوش می‌خورد؟ ای طبیعی لفظ زید با طبیعی زید جوش می‌خورد؟ در ذهن شما کدام به هم جوش می‌خورد؟ طبیعت با طبیعت.

ج) الآن می‌خواستند این اسم را بر زید پسر بکر، بگذارند. بر زید پسر عمرو هم صادق است یا نیست؟ اگر طبیعی است آیا این زیدی که برای بچه خودشان دارند نام‌گذاری می‌کنند، همان لفظ طبیعی «زید»ی است که عمرو هم برای بچه خودش گذاشته است ؟

اگر یکی نیستند، پس چطور کلی است؟آیا لفظ زید، دو تا طبیعی دارد؟

اگر دو تا طبیعی دارد،این دو تا بودنش از کجا آمد؟آیا تشخص آن‌ها را فرد کرد؟

می‌خواهیم ببینیم آن چیزی که به او اضافه کردید؛ آن ما به التخصص برای طبیعی لفظ زید، کلّی است یا جزئی؟ شما می‌گویید الآن دو تا طبیعی لفظ زید است، پدر و مادر که نخواسته‌اند به بچه‌ی همسایه بگویند زید؛ اسم بچه خودشان را زید گذاشته‌اند. پدر و مادر همسایه هم بچه‌شان را زید گذاشتند. طبیعی لفظ زید کلی است یا جزئی؟ طبیعی لفظ زید که هر دو می‌گذارند. خود طبیعی لفظ زید که واحد است، کلی هم هست. چرا بر زید پسر همسایه صدق نمی‌کند؟ با این کلی چه کار کردند که بر او صدق نمی‌کند؟ می‌گویید جزئی اضافی می شود. اگر به فرد بندش کردند، فرد می‌شود، و فرد هم نیست.

طبیعی حرف «زاء»، «یاء» و «دال»

خود زید طبیعی است و همچنین زید، «زاء»، «یاء» و «دال» است. «زاء» فرد «زاء» است یا طبیعی آن است؟ این هم نکته خیلی خوب و جلو برَنَده ذهن بود. وقتی خود شما می‌گفتید، با طبیعی زید به‌عنوان یک نقطه، به‌عنوان یک طبیعی برخورد می‌کردید. اما وقتی همان جا دقت می‌کردید شک نمی کردید که خود همین طبیعی لفظ زید، مرکب از چند طبیعی بود. طبیعی «زاء»، طبیعی «یاء»، طبیعی «دال».

طبیعی جایگاه حروف در «زید»

و بعد طبیعی جایگاه آن؛ یعنی طبیعی «زید» با طبیعی «دیز» فرق می‌کند. خود محل و جایگاه –فاء الفعل، عین الفعل، لام الفعل - ترتیب طبیعی داشت. مفصل از این‌ها بحث کردیم و بحث خیلی خوبی هم هست. خوب بودن آن هم برای این است که فوائد زیادی دارد و در آن‌ها اختلاف هم نیست. یعنی تا آن را مطرح می‌کنید، همه اذعان در تصدیق آن مشترک هستند. این بحث‌های خیلی زیبا است. همه آن را قبول می‌کنند و از طرف دیگر چه فوائدی دارد.

طبیعی معنا

این از طبیعی لفظ، اما معنا چه؟ وقتی شما می خواهید طبیعی لفظی را وضع کنید، برای کی فرد و کی وجود وضع می کنید؟ ای برای طبیعی معنا وضع می کنید؟ کدام کی از این ها ؟ برای طبیعی معنا. لفظ زید را برای این «بچ□در قندقا» وضع می کنیم. الان لفظ برای فرد و وجود، وضع می شود ای برای طبیعی؟ بزرگانی می گویند که این برای وجود وضع شده است. این جا دیگر برای طبیعی نیست[3].

همانجا منا‌قشه شد که اگر همین جا به ذهن پدر و مادر دقت کنید، در هنگام نام گذاری بچه، یک جور طبیعی را فرض می کنند. یعنی طبیعت شخصیّه را فرض می کنند. لذا اگر از آن ها سوال کنیم لفظ زیدی را که وضع می کنید برای این بچه است ای برای بیست سالگی او؟ می گویند نه حال و نه برای بیست سالگی او. بلکه این لفظ را برای «این» وضع می کنیم. «این» یعنی چه؟ یعنی این بچه، غیر از وجود سیالی که یکی در قندقا است و یکی در بیست سالگی اش است و یکی در صد سالگی است و یکی برای قبر است که تلقین می خوانند، یکی برای زمانی است که در کالس او را صدا می زنند و یکی برای آخرت او است، اسم همه این ها را زید گذاشتیم. این یک جور طبیعت شخصیه ساریه در شئونات وجودیه او است.

البته چون محل اختلاف بود نمی خواهم روی آن سان دهم.می خواهم این را تاکید کنم که خلاصه ریخت آن چه که موضوع له است، ریخت طبیعت است؛ ریخت فرد نیست.

اما نمی گویم که محال است. بحث ما سر استحاله نیست. استحاله حرف دیگری است. کسانی که در مباحثه ما بودند می دانند، من با این که سریعا بگویم یک چیزی محال است، خیلی حرف دارم. نمی توانیم سریع بگوییم چیزی محال است. معمولا این استحاله هایی که در کالس هست قابل جواب است. منظور من، طبع و طبیعت یک کار است. در طبیعت وضع، طبیعی ِلفظ برای طبیعی معنا وضع می شود. اگر بگویی که شخص یک لفظ برای شخص یک معنا وضع می شود، من مشکلی با آن ندارم.

مثلا می گویم شخص لفظ دیز که در ساعت یازده از دهن من بیرون می آید را برای متحرک خاصی که در لحظه خاصی به نصف مسیر خودش می رسد، وضع می کنم. می گویم شخص این لفظ دیز را برای شخص جزئی خارجی در لحظه خاص قرار دادم که درست به نقطه نصف می رسد. این محال نیست. مواضعه است.

- □□□□□□□□ □□□□□ [4]

بله، این که ما طبع کاری را می گوییم به این معنا نیست که محال ای ممکن است. شما وقتی در وضع به دنبال یک حکمتی هستید، علماء می فرمودند: خلاف ِحکمت ِوضع است. وضع یک حکمتی دارد، مقصودی دارد، عقلاء با آن کاری دارند. آن حکمت وضع می گوید که بین طبیعت موضوع که لفظ است و طبیعت موضوع له علقه برقرار کنید. این وضع می شود. پس این فضای بحث است.

---

[1] برش و تلفیق از مطالبی که در مقاله«مثال دقیق، سؤال روان؛ ابزاری برای ارائه مجردات به همگان» و «شبهه صدقیه» مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

[2] این مطلب در کتب اصولی متعدّد، مورد تصریح قرار گرفته است.

از آن جمله است کلام مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی:

فإن الموضوع و الموضوع له طبیعي اللفظ و المعنی، دون الموجود منهما، فإن طبیعي لفظ الماء، موضوع لطبیعي ذلک الجسم السیال، و هذا الارتباط ثابت حقیقة، و لو لم یتلفظ بلفظ الماء، و لم یوجد مفهومه في ذهن أحد)نهایة الدرایة في شرح الکفایة ؛ ج1 ؛ ص۴۴)

في الوضع

و هو- کما ذکرنا في محله- اعتبار وضع اللفظ علی المعنی فیختص به، و تتحقق الملازمة بین لحاظ اللفظ و لحاظ المعنی عند الملتفت إلی الاعتبار المزبور، و إنما نقول باعتباریته لأن الموضوع و الموضوع له طبیعي اللفظ و طبیعي المعنی دون الموجود الذهني منهما أو الخارجي منهما، لأن الوضع للانتقال. و هو نحو وجود إدراکي، و الممائل لا یقبل الممائل، و المقابل لا یقبل المقابل، و علیه فلا یعقل أن تکون العلقة الوضعیة من الأعراض المقولیة، لاحتیاجها إلی موضوع محقق في الخارج، و لا من العوارض الذهنیة، لاحتیاجها إلی موضوع ثابت في الذهن، و بقیة الکلام في المبادئ الأحکامیة إن شاء الله تعالی.(بحوث في الأصول ؛ ج1 ؛ ص۲۳-۲۴)

آقا ضیاء عراقی:

(الجهة الثانیة) فی حقیقة الوضع و هی عبارة عن ربط خاص مجعول بین طبیعي اللفظ و المعنی بحیث یکون طبیعي اللفظ الموضوع به مسمعا لذلک المعنی فی ذهن من یسمع ذلک اللفظ و یتصوره(بدائع الافکار فی الأصول ؛ ص۲۹)

(ثم إن الوضع) و هو الربط المجعول بین طبیعي اللفظ و طبیعي المعنی(بدائع الافکار فی الأصول ؛ ص۳۳)

امام خمینی:

الموضوع بإزاء المعنی هو طبیعي اللفظ بنحو القضیة الحقیقیة بإزاء طبیعي المعنی کذلک، فکل فرد من أفراد طبیعي اللفظ موضوع بإزاء فرد من أفراد طبیعي المعنی.(تنقیح الأصول ؛ ج۱ ؛ ص۱۳۷)

الوضع عبارة عن جعل نفس طبیعي اللفظ لطبیعي المعنی، من دون لحاظ الکثرات؛ لا من ناحیة اللفظ و لا من ناحیة المعنی بنحو القضیة الحقیقیة(جواهر الأصول ؛ ج۲ ؛ ص۱۱)

میرزا هاشم آملی:

الوضع عبارة عن تعلق خاص بین طبیعي اللفظ و المعنی بجعل الواضع او استعماله بحیث کان اللفظ باذاته مستدعا لحضار المعنی في ذهن السامع فیکون بنفسه علة تامة له(تقریرات الأصول ؛ ص۲۹)

فانی اصفهانی:

و لیس کذلک الوضع لان الربط انما هو بین طبیعي اللفظ و طبیعي المعنی لا المتشخص منهما في الخارج و لذا لو لم یتلفظ احد بلفظ الماء مثلا و لم یوجد في ذهنه مفهومه لما الموجود منهما في الخارج و الوضعی(آراء حول مبحث الألفاظ في علم الأصول ؛ ج۱ ؛ ص۳۲)

میرزا جواد تبریزی:

.و يشهد لذلك أن الارتباط حاصل بين طبيعي اللفظ و طبيعي المعنى، و ول مع الإغماض عن وجود اللفظ خارجا أو ذهنا، بحيث ول لم يتلفظ أحد بلفظ المااء مثلا و لم يوجد معناه في ذهن أحد، لكان الارتباط بين لفظه و معناه موجودا(دروس في مسائل علم الأصول ؛ ج1 ؛ ص۳۰)

[3] به عنوان نمونه در مباحث الاصول در كلام استادشان –كه الفاظ براى طبيعت معنا وضع شده اند- مناقشه مى كنند با دو مثال نقض: ۱. اعلام كه وضع خاص است و موضوع له خاص و ديگرى معانى حرفيه كه نسب هستند و وجودات و نه طبائع:

عبارت مرحوم اصفهانى

في الوضع

و هو- كما ذكرنا في محله- اعتبار وضع اللفظ على المعنى فيختص به، و تتحقق الملازمة بين حضور اللفظ و حضور المعنى عند الملتفت إلى الاعتبار المزبور، و إنما نقول باعتباريته لأن الموضوع و الموضوع له طبيعي اللفظ و طبيعي المعنى دون الموجود الذهني منهما أو الخارجي منهما، لأن الوضع للانتقال. و هو نحو وجود إدراكي، و المماثل ال يقبل المماثل، و المقابل ال يقبل المقابل، و عليه فال يعقل أن تكون العلقة الوضعية من الأعراض المقولية، لاحتياجها إلى موضوع محقق في الخارج، و ال من العوارض الذهنية، لاحتياجها إلى موضوع ثابت في الذهن، و بقية الكلام في المبادئ الأحكامية إن شاء الله تعالى.(بحوث في الأصول ؛ ج1 ؛ ص۲۳-۲۴)

عبارت مباحث الاصول:

«الوضع» [هو] جعل اللفظ مستلزما للمعنى في الإدراك، باعتباره موضوعا عليه؛ فالوضع الاعتباري هو المحقق للاستلزام في الانتقال.

و حيث كانت الألفاظ الموضوعة لمعنى وحداني مختلفة باختلاف اللغات بل جامع بينها، فال منافاة بين كون العلقة الوضعية ذهنية، بل اعتبارية ناشئة عن مرجح في كل طائفة لوضع لفظ خاص لمعنى واحد، ليعبروا عنه به في المحاورات و من تبعهم فيه.

فهو علامة الاعتباريةال، لزوم اجتماع المتقابلين أو المتماثلين من كون العلقة الوضعية خارجية أو ذهنية، لأن الوضع للانتقال، و ال انتقال للمقابل و ال للمماثل في الذهن؛[شواهد نقض فرمايش استاد:] و ذلك لوضوح صحة الوضع للأشخاص، و ال يفيد إال مع الانتقال الذهني في الاستعمالات و المحاورات. ... و مثل الأعلام، الحروف الموضوعة **للوجودات** النسبي، المتصورة بتصور أطرافها بتصور ماهياتها الملازمة لوجوداتها المنتزعة عن تلك الوجودات، في قبال الماهيات الثابتة في الذهن باختراع العقل أو فرضه لها؛ فإنه ال يعقل- بعد كون تمام الذات الوجود المتقوم بوجود الطرف- انسالخ الذات عن الوجود. (مباحث الأصول ؛ ج1 ؛ ص33-۳۴)

[4] كلام يكى از دوستان حاضر در جلسه درس

بازبينى #1
ايجاد شده 23 مارس 2025 12:41:35 توسط ... .
به روزرسانى شده 23 مارس 2025 12:45:31 توسط ... .